Journal of Interpretive Innovations
http://iij.araku.ac.ir
ISSN: 2821-2754

Patterns of Communicative Action in the Qurʾānic Story of Adam: A Habermasian Analysis

Ruhollah Masumiyan[a*]

[a] PhD candidate in Qurʾānic and Hadith Studies, University of Religions and Denominations, Qom, Iran

KEYWORDS

Habermas, Action Typology, Story of Adam, Communicative Action, Intersubjectivity

Received: 21 June 2026;
Accepted: 29 June 2026

Article type: Research Paper
DOI:10.22034/iij.2026.2092245.1072

ABSTRACT

Re-examining sacred texts through contemporary social theory can deepen understanding of their semantic and communicative structures. Interdisciplinary approaches in religious studies show that such texts are not merely historical accounts or statements of belief; they also represent communicative, normative, and symbolic action. Habermas's theory of communicative action, with its fourfold typology of action, offers an analytical framework for studying communicative dynamics in religious narratives. This descriptive–analytical study assesses the applicability of that framework to the Qurʾānic story of Adam by identifying its principal episodes and examining patterns of action among God, the angels, Adam, and Satan. The findings reveal a dynamic cycle of communication comprising mutual understandinmg, norm formation, norm violation, communicative rupture, and relational repair. Speech acts form the story's structural backbone, occurring in six of its thirteen episodes and highlighting language's role in establishing and restoring understanding. Adam's repentance culminates the cycle, marking a return to understanding between humanity and God. Satan, by contrast, exemplifies strategic action, turning language into an instrument of deception and personal gain. Adam's response after violating the norm also has a dramaturgical dimension, involving shame and the management of self-presentation in the presence of the divine. Habermas's framework thus shows that the story is not merely a historical account but also a model of complex communicative and intersubjective processes.

* Corresponding author.
E-mail address: rohmasum@gmail.com

نوآوری‌های تفسیری، دوره ۴، شماره ۱، سال ۱۴۰۵، صفحات ۵۸ تا ۷۳

نوآوری‌های تفسیری

شاپا: ۲۷۵۴-۲۸۲۱

بررسی الگوهای کنش ارتباطی داستان حضرت آدم(ع) با تکیه بر نظریه یورگن هابرماس

روح‌الله معصومیان[الف*]

[الف] دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران، rohmasum@gmail.com

واژگان کلیدی

هابرماس، سنخ‌های کنش، داستان آدم(ع)، کنش ارتباطی، تحلیل میان‌سوژه‌ای

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۳/۳۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۰۸

مقاله علمی پژوهشی

چکیده

بازخوانی متون مقدس با بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری علوم اجتماعی معاصر می‌تواند فهم عمیق‌تری از ساختارهای معنایی و ارتباطی آن‌ها فراهم آورد. رویکردهای میان‌رشته‌ای در مطالعات دینی نشان داده‌اند که این متون صرفاً گزارش‌هایی تاریخی یا بیانگر گزاره‌های اعتقادی نیستند، بلکه عرصه‌هایی از کنش‌های ارتباطی، هنجاری و نمادین را نیز بازنمایی می‌کنند. در این میان، نظریه کنش ارتباطی یورگن هابرماس با سنخ‌شناسی چهارگانه کنش چارچوبی تحلیلی برای پویایی‌های ارتباطی در روایت‌های دینی فراهم می‌آورد. پژوهش حاضر با هدف امکان‌سنجی کاربرد این الگو در داستان قرآنی حضرت آدم(ع) و با روش توصیفی-تحلیلی، فرازهای اصلی روایت را استخراج و الگوهای کنش را در تعامل میان خداوند، فرشتگان، آدم(ع) و شیطان بررسی کرده‌است. یافته‌ها نشان می‌دهد این روایت واجد چرخه‌ای پویا از فرایندهای ارتباطی شامل تفاهم، صورت‌بندی هنجار، نقض هنجار، گسست ارتباطی و ترمیم رابطه است. در این میان، کنش گفتاری با شش صحنه از سیزده فراز، ستون فقرات داستان را تشکیل می‌دهد و نقش بنیادین زبان را در شکل‌گیری و بازسازی تفاهم برجسته می‌کند. توبهٔ آدم(ع) اوج این چرخه و بازگشت به تفاهم میان انسان و امر الهی است. در مقابل، رفتار شیطان مصداق کنش راهبردی است که زبان را به ابزار اغوا و تحقق منفعت فردی تبدیل می‌کند. همچنین واکنش آدم پس از نقض هنجار بُعد نمایشی دارد و با شرم و مدیریت تصویر در برابر امر قدسی همراه است. درنتیجه، چارچوب هابرماس نشان می‌دهد که این روایت نه صرفاً یک گزارش تاریخی، بلکه الگویی از فرایندهای پیچیده ارتباطی و میان‌سوژه‌ای به‌شمار می‌رود.

۱. مقدمه

در داستان حضرت آدم(ع)، سلسله‌ای از تعاملات زبانی و فرازبانی میان خداوند، فرشتگان، ابلیس و آدم(ع) به‌تصویر کشیده‌شده که از توان تفسیری بالایی برای سنجش با معیارهای کنش گفتاری، هنجارتنظیم‌شده و نمایشی برخوردار است. بااین‌حال، بررسی‌های صورت‌گرفته در سنت تفسیری غالباً این روایت را در چارچوب معناشناسی هدایت‌محور یا تحلیل‌های ادبی صِرف ملاحظه کرده‌اند(طباطبایی، ۱۳۹۰، ج۱، ص۱۷۱)؛ درحالی‌که سازوکارهای پیچیده‌ای همچون دادوستد دعاوی اعتبار صدق، درستی هنجاری و صداقت بیانی در بطن همین تعاملات نهفته‌است. ازاین‌رو، خلأ نظریِ آشکاری در به‌کارگیری ابزارهای فلسفهٔ زبان و جامعه‌شناسی انتقادی برای رمزگشایی از منطق تفاهمی حاکم بر نخستین تجربهٔ انسانی در قرآن وجود دارد. بنابراین در این پژوهش دقیقاً مشخص می‌شود که کدام گونه‌های کنش ارتباطی در

* نویسنده مسئول

آدرس پست الکترونیک: rohmasum@gmail.com

مقاطع کلیدی داستان آدم(ع) فعال هستند و چگونه این کنش‌ها، فرایند شکل‌گیری و ترمیم گسست ارتباطی را صورت‌بندی می‌کنند.

۱. ۱. ضرورت پژوهش

ضرورت پرداختن به این مسئله از هم‌آمیزی دو خاستگاه مهم برمی‌خیزد: نخست، ظرفیت‌های نظریهٔ کنش ارتباطی برای آشکارسازی لایه‌های پنهان تفاهم در متون مقدس، و دوم، کمبود چشمگیر پژوهش‌های میان‌رشته‌ای که قرآن را فراتر از افق الهیاتی، با دستگاه‌های مفهومی روزآمد علوم انسانی درگیر سازند. هابرماس زبان را نه آینهٔ منفعل انتقال معنا، بلکه عرصه‌ای برای هماهنگی کنش‌ها و نیل به تفاهم بین‌الاذهانی می‌داند(هابرماس، ۱۳۸۴، ج۱، ص۱۳۹)؛ حال آنکه روایت آدم(ع) آکنده از موقعیت‌هایی است که در آن‌ها اعتبار یک گفته، نقض یک هنجار یا اجرای یک نقش به چالش کشیده می‌شود. غفلت از این همانندی‌ها سبب شده تا داستان مزبور در خوانش‌های رایج، بیشتر به‌صورت رویدادی تاریخی-تمثیلی و نه به‌مثابه یک گفتمان ارتباطی پویا فهمیده شود. وانگهی، آشکار ساختن الگوی عقلانیت ارتباطی در بطن داستان هبوط می‌تواند کاربرد گسترده‌تری برای تحلیل دیگر گفتمان‌های قرآنی فراهم سازد و ضرورت طراحی خوانش‌های بینانشانه‌ای را بیش از پیش توجیه کند. بدین ترتیب، این پژوهش با پر کردن شکاف تحلیلی میان تفسیر سنتی و نظریهٔ انتقادی معاصر، زمینه را برای یک هم‌افزایی روش‌شناختی نوین مهیا می‌سازد.

۱. ۲. سؤالات پژوهش

۱. براساس نظریهٔ کنش ارتباطی یورگن هابرماس، کنش گفتاری چگونه در داستان حضرت آدم(ع) بازنمایی شده است؟

۲. کدامیک از سنخ‌های کنش هابرماس در داستان حضرت آدم(ع) دارای بیشترین فراوانی است؟

۳. باتوجه‌به کاربست مفاهیم نظریهٔ هابرماس در تحلیل داستان حضرت آدم(ع)، اصلی‌ترین هدف راوی از روایت این داستان چیست؟

۱. ۳. روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش با استفاده از روش «توصیفی-تحلیلی» و با رویکرد «تحلیل محتوای کیفی» انجام شده و فرآیند اجرای تحقیق بر مبنای گام‌های زیر استوار است: ابتدا با استفاده از روش کتابخانه‌ای و مراجعهٔ مستقیم به متن قرآن کریم و تفاسیر، تمامی آیات داستان حضرت آدم(ع) در سوره‌های بقره، اعراف، طه و ص استخراج گردید. سپس، کل روایت به ۱۳ فراز یا «واحد تحلیل ارتباطی» تقسیم شد و با تکیه بر ابزار مفهومی سنخ‌شناسی چهارگانهٔ هابرماس، فرازها براساس نوع کنش کدگذاری و تحلیل گردید. درنهایت، با انطباق یافته‌ها بر الگوی چرخه ارتباطی، چگونگی گذار از تفاهم به گسست و ترمیم ارتباطی تبیین شد تا امکان‌سنجیِ تطبیق این نظریهٔ جامعه‌شناختی بر متن وحیانی به صورتی نظام‌مند ارزیابی گردد.

براین‌اساس، نوآوری اصلی پژوهش آن است که برای نخستین‌بار داستان قرآنی آدم(ع) را نه به‌مثابهٔ صرفاً یک گزارهٔ تمثیلی یا کلامی، بلکه عرصه‌ای پویا از تعاملات ارتباطی واکاوی کند. این تحلیل با به‌کارگیری سنخ‌شناسی چهارگانهٔ کنش هابرماس و استخراج الگوی چرخه‌ای تفاهم، گسست و ترمیم، دو دستاورد تفسیری متمایز ارائه می‌دهد:

۱. نوآوری تفسیری: این پژوهش با عبور از خوانش‌های تک‌بُعدی(اخلاقی، تاریخی یا کلامی)، ساختار ارتباطی درونی روایت را آشکار می‌سازد. برای نمونه، تحلیل «امر به سجده» به‌عنوان کنش هنجاریِ پایه‌گذار نظم، «اعتراض ابلیس» به‌مثابهٔ کنش نمایشیِ تهدیدکنندهٔ این نظم و «وسوسه» به‌عنوان کنش راهبردیِ گسست‌زا نشان می‌دهد که فرازهای به‌ظاهر پراکندهٔ داستان، درواقع مراحلی منسجم از یک فرایند ارتباطی هستند که از توافق آغاز می‌شود، با بحران مواجه می‌گردد و سرانجام در پرتو توبه به ترمیم می‌گراید.

۲. عمق‌بخشی به فهم آیات با تحلیل مدرن: کاربست این چارچوب مدرن، صرفاً برای توصیف یا طبقه‌بندی وقایع نیست، بلکه به‌عنوان عدسی مفهومی عمل می‌کند که ابعاد مغفولِ میان‌سوژه‌ای روایت را نمایان می‌سازد. برای مثال، مفهوم «عالم زندگی» هابرماس کمک می‌کند تا فضای پیشاتعارض بهشت نه صرفاً یک مکان فیزیکی، بلکه عرصه‌ای مشترک از مفاهمه تلقّی شود که گسست ابلیس آن را مخدوش می‌کند. بنابراین پژوهش نشان می‌دهد که نظریهٔ کنش ارتباطی نه یک قالب بیرونی، بلکه ابزاری اکتشافی است که با آشکار کردن منطق تعاملات بینافردی و هنجاری در داستان، به فهمی نظام‌مند و چندلایه از آیات قرآنی یاری می‌رساند.

۲. پیشینه

پیشینهٔ نشان می‌دهد که داستان حضرت آدم(ع) از چشم‌اندازهای نظری گوناگونی واکاوی شده، اما تاکنون از منظر سنخ‌شناسی چهارگانهٔ کنش هابرماس تحلیلی صورت نگرفته‌است. از سویی، نظریهٔ کنش ارتباطی در تحلیل برخی دیگر از داستان‌های قرآنی به‌کار گرفته شده‌است؛ برای نمونه، غیبی و همکاران(۱۴۰۲) با رویکردی توصیفی-تحلیلی الگوهای کنش ارتباطی داستان یوسف(ع) را واکاویده و دریافته‌اند که گفتمان آن حضرت با بسامد بالای کنش ارتباطی همراه بوده و عنصر ترغیب برای برانگیختن احساس درونی مخاطب و گرایش به راستی، بیشترین کاربرد را داشته‌است. هم‌سو با این دیدگاه، فسنقری و همکاران(۱۴۰۱) نیز داستان نوح(ع) را از رهگذر سه‌گانهٔ کنش‌های هابرماس تحلیل کرده‌اند و گفتمان آن حضرت را کنشی پویا و فعال یافته‌اند که با بهره‌گیری از استدلال، ذهن مخاطب را به‌سوی تفاهم و عملی ساختن کنش مطلوب هدایت می‌کند. این دو پژوهش، با وجود هم‌پوشانی در چارچوب نظری مشترک، رویکردی عمومی به روایت‌های قرآنی داشته‌اند و هیچ‌یک داستان آدم(ع) را موضوع تحلیل قرار نداده‌اند.

از سوی دیگر، خود داستان آدم(ع) که سنگ‌بنای روایت‌های هبوط و استخلاف است، از زوایای متفاوتی بررسی شده که فقدان تحلیل بر مبنای کنش ارتباطی را آشکارتر می‌سازد. برای نمونه، ملاابراهیمی و کمالی(۱۴۰۴) در تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، این داستان را در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین واکاویده‌اند. نتایج آنان نشان می‌دهد که در سطح توصیف، خداوند با به‌کارگیری شگردهای زبانی مانند ترادف، تضاد، تکرار و استعاره به هدایت‌گری می‌پردازد و در سطوح تفسیر و تبیین، کشمکش شخصیت‌ها و نتایج آن را ترسیم می‌کند. افزون‌بر این، صباغ جعفری و حیدری‌راد(۱۴۰۱) با بهره‌گیری از رویکرد نشانه-معناشناسی، بُعد عاطفی گفتمان همین داستان را بررسی کرده‌اند و با تحلیل افعال مؤثر، صحنه‌های عاطفی و کوبش موسیقایی، فضای عاطفی اندوه، تأسف و تمرد را در آن آشکار ساخته‌اند. همچنین، بهنام قراجلر و طالبی(۱۴۰۴) در مطالعه‌ای سبک‌شناختی بر داستان حضرت موسی(ع) و علم فرشتگان به فساد و خون‌ریزی انسان به پیش‌آگاهی فرشتگان از این امر پرداخته‌اند که مستقیماً به مقدّمهٔ روایت آدم(ع) مربوط

می‌شود و بافت هنجاری اعتراض فرشتگان را از نگاهی متفاوت روشن می‌کند.

بازبینی پژوهش‌های یادشده به‌روشنی نشان می‌دهد که هرچند داستان آدم(ع) با ابزارهای تحلیل گفتمان انتقادی، نشانه‌معناشناسی عاطفی و تحلیل سبکی (و برای دیگر داستان‌ها با نظریهٔ کنش ارتباطی) کاویده شده‌است، هیچ‌یک از این مطالعات، سنخ‌شناسی چهارگانهٔ کنش های هابرماس را به‌طور نظام‌مند بر کلیت فرازهای این روایت تطبیق نداده‌اند. داستان آدم(ع) به‌عنوان نخستین عرصهٔ آزمون انسانی، واجد ویژگی‌های منحصربه‌فردی همچون کنش‌های هنجاری از پیش تعیین‌شده، تجلی هم‌زمان کنش نمایشی در ابراز برتری‌طلبی ابلیس و فرایند ترمیم ارتباط از مسیر توبه است که آن را از دیگر داستان‌های قرآنی متمایز می‌سازد. بدین‌ترتیب، نبود تحلیلی نظام‌مند از الگوهای کنش ارتباطی در این روایت بنیادین، خلأی آشکار و در عین حال ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای پژوهش حاضر پدید آورده‌است. بنابراین نوآوری مشخصِ مقالهٔ حاضر، پر کردن این خلأ از طریق واکاوی منحصربه‌فرد الگوهای کنش ارتباطی در نخستین روایتِ هبوط و استخلاف در قرآن با تکیه بر نظریهٔ هابرماس است.

۳. مبانی نظری

۱. ۳. گونه‌شناسی کنش در اندیشهٔ یورگن هابرماس

در نظریهٔ کنش ارتباطی هابرماس، عقلانیت نه در خلوت ذهن فردی، بلکه در فرایند تفاهم میان‌سوژه‌ای و در بستر زبان و تعامل ریشه می‌دواند(هابرماس، ۱۳۸۴، ج۱، ص۳۵)؛ بر همین اساس، او با تکیه بر جهت‌گیری کنشگران و نسبت آنان با جهان، چهار سنخ ناب از کنش را صورتبندی می‌کند. نخستین و بنیادی‌ترین سنخ، کنش گفتاری است که در آن کنشگران از رهگذر کاربرد زبان و طرح دعاوی اعتبار، یعنی صدق گزاره‌ای، درستی هنجاری و صداقت بیانی در پی دستیابی به تفاهمی مشترک هستند؛ واحد پایهٔ این کنش، «کنش گفتاری» است که گوینده با ادای یک جمله، هم‌زمان عملی(همچون خبر، امر یا وعده) انجام می‌دهد و خود را به ارائهٔ دلیل برای آن متعهد می‌سازد(همان، ج۱، ص۳۵-۴۰). در مقابل، کنش راهبردی صرفاً بر موفقیت فردی متمرکز است و در آن، دیگران به‌مثابهٔ ابزاری برای تحقق اهداف به‌کار گرفته می‌شوند؛ در این سنخ، زبان ممکن است به‌شکل ابزاری و فریب‌آمیز به‌کار رود و دعاوی اعتبار صرفاً در خدمت دستیابی به نتیجه‌ای از پیش تعیین‌شده قرار گیرند(همان، ج۱، ص۳۷۲-۳۷۵). افزون‌بر این، کنش هنجارتنظیم‌شده کنشی است که از دل ارزش‌ها و هنجارهای مشترک یک گروه اجتماعی برمی‌آید و در آن، درستیِ عمل به میزان انطباق آن با انتظارات هنجاری سنجیده می‌شود؛ هرگونه تخطی از این هنجارها نیز با ضمانت‌های اجرایی نظیر مجازات یا طرد همراه است(همان، ج۱، ص۱۳۶-۱۳۹). واپسین سنخ، کنش نمایشی است که در آن کنشگر با ارائهٔ آگاهانهٔ خود به مخاطبان، گویی بر صحنهٔ نمایش، بخشی از سوبژکتیویتهٔ خویش را آشکار یا پنهان می‌سازد؛ این کنش عمدتاً معطوف به بیان تجربه‌های درونی و مدیریت تأثیرگذاری بر مشاهده‌گران از رهگذر ابزارهایی چون بدن، پوشش و واکنش‌های عاطفی است(همان، ج۱، ص۱۴۰-۱۴۳). بدین‌ترتیب، گونه‌شناسی چهارگانهٔ هابرماس چارچوبی نظام‌مند برای واکاوی تعاملات اجتماعی و کشف لایه‌های معنایی نهفته در آن فراهم می‌آورد.

۲. ۳. داستان حضرت آدم(ع) در قرآن و پیوند آن با سنخ‌های کنش

داستان حضرت آدم(ع) در قرآن از عمیق‌ترین روایت‌های میان‌سوژه‌ای است که تمامی لایه‌های کنش‌های چهارگانهٔ هابرماس را به‌شکلی فشرده و پویا در خود بازمی‌تاباند. این داستان در مجموع ۴۹ آیه از سوره‌های بقره(۳۰-۳۹: ده آیه)،

اعراف(۱۱-۲۵: پانزده آیه)، طه(۱۱۵-۱۲۳: نُه آیه) و ص(۷۱-۸۵: پانزده آیه) بسط یافته و فرازهایی چون اعلام خلافت، گفت‌وگو با فرشتگان، تعلیم اسماء، فرمان سجده و سرپیچی ابلیس، نهی از درخت ممنوعه، وسوسه و فریب، هبوط و توبه را دربرمی‌گیرد(طباطبایی، ۱۳۷۸، ج۱، ص۱۹۶-۱۹۷). در این گسترهٔ روایی، کنش ارتباطی هابرماس به‌خوبی مجال بروز می‌یابد: کنش گفتاری با فراوانی شش صحنه(اعلام خلافت، پرسش فرشتگان، پاسخ الهی، آزمون اسماء، اعتراف/توبه، پذیرش توبه و وعدهٔ هدایت) پربسامدترین سنخ است و شالودهٔ روایت را بر پایهٔ دعاوی صدق، درستی و صداقت پی‌می‌افکند؛ کنش هنجارتنظیم‌شده و نقض آن در چهار صحنه(فرمان سجده و سجدهٔ فرشتگان، اخراج ابلیس و مهلت‌خواهی، فرمان بهشتی و نهی از درخت، لحظهٔ خوردن از درخت) ظهور می‌یابد و نظام هنجاری و ضمانت‌های اجرایی آن را ترسیم می‌کند؛ کنش راهبردی نیز در دو صحنهٔ محوریِ سرپیچی استدلالی ابلیس و وسوسهٔ فریب‌آمیز او رخ می‌نماید که در هر دو، زبان به‌مثابهٔ ابزاری در خدمت موفقیت فردی و پنهان‌سازی نیت واقعی به‌کار گرفته می‌شود؛ سرانجام، کنش نمایشی با یک صحنهٔ برجسته(تلاش آدم و حوّا برای پوشاندن عورت با برگ‌های بهشت) جنبهٔ ارائهٔ خود و مدیریت تأثیر شرم‌ساری را نمایان می‌سازد. بدین‌سان، روایت قرآنی آدم(ع) نه‌تنها مجموعه‌ای از رخدادها، بلکه میدانی زنده از برهم‌کنش سنخ‌های چهارگانهٔ کنش است که زمینه را برای تحلیل دقیق در جدول زیر فراهم می‌کند.

برای عرضهٔ یک‌جای شواهد قرآنی و تحلیل تطبیقی آن‌ها بر اساس گونه‌شناسی چهارگانهٔ هابرماس، جدول ۱ تنظیم شده که تمامی فرازهای کلیدی روایت آدم(ع) را دربرگرفته و نحوهٔ انعکاس هر سنخ کنش را به‌تفکیک نشان می‌دهد.

جدول ۱. تطبیق آیات داستان حضرت آدم(ع) بر اساس سنخ‌های کنش هابرماس

ردیف	آیات	محتوای داستانی	شاهد کلیدی آیه	سنخ کنش غالب	تحلیل مبتنی بر نظریهٔ هابرماس
۱	بقره: ۳۰	اعلام الهی مبنی بر قرار دادن خلیفه در زمین	إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً	کنش گفتاری	خداوند با فعل إخباری، دعوی صدقِ «وقوع خلافت» را مطرح می‌کند و فضایی برای تفاهم با فرشتگان می‌گشاید.
۲	بقره: ۳۰	پرسش فرشتگان دربارهٔ فساد و خونریزی	أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ	کنش گفتاری	پرسش فرشتگان نه انکار، بلکه درخواست تفاهم و اقناعِ شناختی است.
۳	بقره: ۳۰	پاسخ خداوند: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید»	إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ	کنش گفتاری	با ارجاع به علم غیبی، شرط عدم تقارن اطلاعاتی برطرف می‌شود و زمینهٔ اقناع و اعتماد به کنشگر(خداوند) فراهم می‌آید.
۴	بقره: ۳۱-۳۳	تعلیم اسماء به آدم و عرضهٔ آن‌ها بر فرشتگان	فَلَمَّا أَنبَأَهُم بِأَسْمَائِهِمْ	کنش گفتاری	آزمون زبانیِ «اسماء»، توانش ارتباطی و معرفتیِ متمایز آدم را به فرشتگان اثبات کرده و مشروعیت خلافت او را نزد آنان تثبیت می‌کند.
۵	بقره: ۳۴ / اعراف: ۱۱ / طه: ۱۱۶ / ص: ۷۲-۷۴	فرمان سجده بر آدم و سجدهٔ بی‌درنگ فرشتگان	فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ	کنش هنجارتنظیم‌شده	فرمان الهی هنجاری نو در جهان ملکوت پدید می‌آورد؛ سجدهٔ فرشتگان، انطباق بی‌کم‌وکاستِ کنش با انتظار هنجاری را بازمی‌نمایاند.
۶	بقره: ۳۴ / اعراف: ۱۱-۱۲ / ص: ۷۴-۷۶ / حجر: ۳۰-۳۳	سرپیچی ابلیس و استدلال «من از او بهترم»	أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ	کنش راهبردی	ابلیس زبان را نه برای تفاهم، بلکه برای توجیه منطق موفقیت شخصی به‌کار می‌گیرد و آدم را مانعی در برابر «من» خویش فرو می‌کاهد.
۷	اعراف: ۱۳-۱۸	اخراج ابلیس و	فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ	کنش	نقض هنجار، پیامدِ مقرر(طرد از

	/ ص: ۷۷-۸۳ / حجر: ۳۴-۴۴	مهلت‌خواهی او	الصَّاغِرِينَ	هنجارتنظیم‌شده	جایگاه) را فعال می‌کند و مهلتِ داده‌شده، نظم هنجاریِ جدیدی برای گسترهٔ درگیری خیر و شر در تاریخ شکل می‌دهد.
۸	بقره: ۳۵ / اعراف: ۱۹ / طه: ۱۱۷-۱۱۹	فرمان سکونت در بهشت و نهی از نزدیک شدن به درخت ممنوعه	وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ	کنش هنجارتنظیم‌شده	نهی صریح، دعوی درستی هنجاری را طرح می‌کند و انتظار التزام را در کنشگران(آدم و حوّا) برمی‌انگیزد.
۹	بقره: ۳۶ / اعراف: ۲۰-۲۲ / طه: ۱۲۰-۱۲۱	وسوسهٔ ابلیس و فریب آدم و حوّا با سوگند دروغین	قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ	کنش راهبردی	ابلیس با استتار کامل نیت و نقض دعوی صداقت، از زبان به‌مثابهٔ ابزاری برای توفیق‌طلبی بهره می‌برد و دیگری را قربانی موفقیت خود می‌سازد.
۱۰	بقره: ۳۶ / اعراف: ۲۲ / طه: ۱۲۱	خوردن از درخت و آشکار شدن عورت	فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا	نقض کنش هنجارتنظیم‌شده	عمل خوردن، شکلی از لغزش از هنجار پیش‌تر وضع‌شده است؛ آشکار شدن عورت، نشانهٔ آشکار این نقض محسوب می‌شود.
۱۱	اعراف: ۲۲ / طه: ۱۲۱	تلاش آدم و حوّا برای پوشش با برگ بهشت	وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ	کنش نمایشی	کنشگران با این حرکت، درصدد مدیریت تأثیر و پنهان‌سازی شرم در برابر نگاه ناظر(خداوند) برمی‌آیند.
۱۲	بقره: ۳۷ / اعراف: ۲۳ / طه: ۱۲۲	اعتراف و توبه	رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ	کنش گفتاری	آدم و حوّا با جمعِ هم‌زمان دعوی صداقت(پشیمانی واقعی) و دعوی درستی(پذیرش خطا)، مسیر بازگشت به تفاهم را هموار می‌کنند.
۱۳	بقره: ۳۸-۳۹ / طه: ۱۲۳-۱۲۴	پذیرش توبه، فرمان هبوط به زمین و وعدهٔ هدایت	اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى	ترکیبی: گفتاری + هنجارتنظیم‌شده	بخشایش الهی کنشی گفتاری با نیروی ترمیم‌بخش است که رابطه را بازسازی می‌کند.

بررسی توزیع سنخ‌های کنش در جدول بالا چند دلالت مهم را آشکار می‌سازد:

- محوریت کنش گفتاری: پرتکرارترین سنخ(۶ صحنه از ۱۳) کنش گفتاری است که با مراحل بنیادین روایت(اعلام، پرسش، تعلیم، اقناع، اعتراف و بخشایش) گره خورده‌است.

- الگوی چرخه‌ای: روایت یک چرخهٔ کامل از «تفاهم(اعلام خلافت) ⟶ وضع هنجار(سجده، نهی از درخت) ⟶ گسست راهبردی(وسوسه/فریب) ⟶ نقض هنجار(خوردن) ⟶ کنش نمایشی(شرم) ⟶ بازگشت ارتباطی(توبه) ⟶ ترمیم و بازتعریف هنجاری(بخشایش و هبوط)» را ترسیم می‌کند.

- کنش راهبردی به‌مثابهٔ معضل ارتباطی: ابلیس در هر دو صحنهٔ سرپیچی و وسوسه، با بستن راه تفاهم و جایگزینی آن با منطق ابزاری، از جهان ارتباطی بیرون می‌رود و دیگری را قربانی موفقیت خود می‌کند. تحلیل هابرماسی، وسوسه را صرفاً «دروغ» نمی‌داند، بلکه «شکست نظام‌مند کنش ارتباطی» می‌خواند که بنیان اعتماد را ویران می‌کند.

- کارکرد کنش نمایشی: صحنهٔ پوشاندن عورت، کنشی صرفاً فردی نیست، بلکه بازنمایی تأثیر نقض هنجار بر خودآگاهی است. این کنش نشان می‌دهد که در الگوی قرآنی، رابطه با دیگری(خدا) چنان درونی‌سازی شده که نقض آن، بی‌درنگ به مدیریت نمایشی خود می‌انجامد.

این نتایج نشان می‌دهند که ابزارهای مفهومی هابرماس می‌توانند ظرفیت تفسیری تازه‌ای برای روایت‌های دینی فراهم آورند و ابعاد میان‌سوژه‌ای آن‌ها را برجسته سازند.

۴. یافته‌ها

۱. ۴. کنش گفتاری

در چارچوب نظریهٔ هابرماس، کنش گفتاری آن‌گاه «ارتباطی» خوانده می‌شود که کنشگران با تکیه بر دعاوی اعتبارِ قابل نقد، در پی دست‌یابی به تفاهمی مشترک باشند و آن‌گاه «راهبردی» محسوب می‌شود که زبان صرفاً به ابزاری برای پیش‌برد اهداف فردی و تأثیرگذاریِ یک‌جانبه فروکاسته شود. روایت قرآنی هبوط، طیفی کامل از این دو گونه را به‌نمایش می‌گذارد: از دیالوگ استعلایی خداوند با فرشتگان که الگوی کنش ارتباطی ناب است، تا وسوسهٔ ابلیس که نمونهٔ تمام‌عیار کنش راهبردیِ پنهان در لفافهٔ زبان به‌شمار می‌رود. توبهٔ آدم(ع) نیز به‌منزلهٔ کنش گفتاریِ ترمیمی، بازگشت به فضای تفاهمی را نمایان می‌سازد. این چهار صحنه در ادامه، با تکیه بر منابع تفسیری شیعی و سنی و منطبق با نظریهٔ کنش ارتباطی واکاوی می‌شوند.

۱. ۱. ۴. گفت‌وگوی خداوند با فرشتگان

نخستین صحنهٔ گفتاری داستان، اعلام الهی «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً»(بقره: ۳۰) و پرسش فرشتگان از حکمت این خلافت است. این دیالوگ، الگویی از کنش ارتباطی ناب را ترسیم می‌کند که در آن همهٔ طرف‌ها دعاوی خود را معطوف به حقیقت و درستی می‌سازند. بر پایهٔ تفاسیر، سخن گفتن خداوند با فرشتگان نیازی به کلمات و حروف متداول میان انسان‌ها ندارد، بلکه القای مستقیم معنا به دل‌ها و اذهان است، هرچند خداوند گاه از مسیر کلمات نیز سخن گفته‌است(طباطبائی، ۱۳۷۸، ج۲، ص۴۸۲).

در ادامه، پرسش فرشتگان که می‌گویند: «أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاءَ»(بقره: ۳۰)، نه از سر اعتراض هنجارشکنانه، بلکه کنشی ارتباطی برای دست‌یابی به درکی روشن‌تر از حکمت الهی است. آنان با اتکا بر شناخت پیشین خود از ماهیت انسان، یک دعوی صدقِ قابل تأمل را مطرح می‌کنند و پاسخ خداوند، «إِنِّی أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، نیز بنابر همین منطق تفاهمی، آنان را به سطحی فراتر از معرفت رایج ارجاع می‌دهد. افزون‌بر این، خداوند در همین گفت‌وگو اعلام می‌دارد که آشکار و پنهان آنان می‌داند(یعقوبی، ۱۳۹۸، ج۱، ص۱۲۴) و این آگاهیِ مطلق، شرط تقارن اطلاعاتی را که از لوازم وضعیت کلامی آرمانی است، به شکلی کامل محقق می‌سازد.

گفت‌وگو با فرشتگان سپس به فرمان سجده بر آدم می‌انجامد که ماهیت آن، نه عبادت(که ویژهٔ خداست)، بلکه تعظیم، تجلیل و اظهار تسلیم در برابر عظمت آفرینش انسان و نشانهٔ برتری مقام آدم بود(رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷، ج۱۲، ص۱۱۳). فرشتگان نیز بی‌درنگ و بدون چون‌وچرا این فرمان را اجرا کردند. بدین‌سان، کنش گفتاری در این مرحله، هم به تولید یک هنجار جدید(کرامت انسان و خلافت او) انجامید و هم الگویی از انطباق کامل کنش با دعاوی درستیِ مورد توافق را به‌نمایش گذاشت.

۲. ۱. ۴. گفت‌وگوی تکلیفی با آدم(ع)

پس از استقرار آدم در بهشت، صحنهٔ گفتاری دوم با خطاب مستقیم خداوند به او و همسرش شکل می‌گیرد: «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونَا مِنَ الظَّالِمِینَ»(بقره: ۳۵؛ اعراف: ۱۹). این جمله یک کنش گفتاریِ دستوری است که دعوی «درستی هنجاری» را در چارچوب رابطهٔ بندگی و اطاعت مطرح می‌کند. بااین‌حال، مفسرانی چون یعقوبی تأکید کرده‌اند که این فرمان از نوع «مولوی» نبود، بلکه ماهیتی «ارشادی» داشت و مخالفت با آن تنها به ورود به زحمت و مشقت

می‌انجامید، نه سقوط از مقام عصمت(یعقوبی، ۱۳۹۸، ج۶، ص۵۷۹).

افزون‌بر نهی از شجره، خداوند با یک کنش گفتاری هشداردهنده، آدم را از دشمنی آشکار ابلیس آگاه ساخت و به او گوشزد کرد که مراقب باشد تا شیطان او و همسرش را از بهشت بیرون نکند و آنان را گرفتار شقاوت و رنج نسازد(طبرسی، ۱۳۷۲، ج۱۶، ص۸۰). این هشدار، دعوی درستی هنجاری را با عنصری از آگاهی‌بخشی در هم آمیخت و شرایط را برای یک انتخاب آگاهانه فراهم کرد. در همین راستا، قرآن از «عهد» خداوند با آدم یاد می‌کند که به تصریح مفسران، همان فرمان نخوردن از درخت یا هشدار نسبت به دشمنی ابلیس بوده‌است؛ برخی نیز آن را میثاقی کلی‌تر دانسته‌اند(طباطبائی، ۱۳۷۸، ج۱، ص۱۹۷). بدین‌ترتیب، کنش گفتاری الهی در این مرحله نه صرفاً یک دستور یک‌جانبه، بلکه دعوتی به یک تعهد هنجاری دوسویه بود.

۳. ۱. ۴. وسوسهٔ ابلیس

در برابر دیالوگ‌های تفاهمیِ پیشین، کنش گفتاری ابلیس نمونهٔ اعلای یک کنش راهبردی است که در لفافهٔ کنش ارتباطی پنهان شده‌است. برای درک این تمایز، نخست باید به ماهیت غیرکلامی وسوسه توجه داشت؛ زیرا کلام و گفتار شیطان لزوماً از دهان و با حرکت زبان صورت نمی‌گیرد، بلکه خطورها و القائاتی است که به دل انسان راه می‌یابد. قرآن کریم همین القائات را با تعبیراتی چون «قول»، «امر»، «وحی» و «وعده» توصیف کرده‌است(طباطبائی، ۱۳۷۸، ج۳، ص۲۸۴). بنابراین، ابلیس با نفوذ به ذهن و دل آدم، فرایند ارتباط را از پیش تختِ سیطرهٔ خود درآورد.

راهبرد فریب در این صحنه، تلفیقی از وعده‌های دروغین و ارائهٔ نقاب خیرخواهی است. ابلیس با شناخت تمایلات فطری انسان به جاودانگی و قدرت، آن میل‌ها را هدف گرفت و سوگند یاد کرد که خیرخواه آنان است: «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّی لَکُمَا لَمِنَ النَّاصِحِینَ»(اعراف: ۲۱). سپس با بازتفسیر فرمان الهی، گفت: «مَا نَهَاکُمَا رَبُّکُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَن تَکُونَا مَلَکَیْنِ أَوْ تَکُونَا مِنَ الْخَالِدِینَ»(اعراف: ۲۰). از منظر هابرماس، این دقیقاً مصداق «کنش ارتباطی پنهان‌شدهٔ راهبردی» است؛ جایی که گوینده تظاهر به تفاهم‌محوری می‌کند، درحالی‌که صرفاً به موفقیت دستکاری‌شده می‌اندیشد. او با طرح یک دعوی صدقِ دروغین و سوگند برای اثبات صداقت خود، شرایط یک گفت‌وگوی معتبر را ظاهراً رعایت کرد، اما در باطن، تمام ساختار ارتباطی را به ابزاری برای سقوط انسان بدل ساخت(رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷، ج۱۳، ص۱۱۵).

۴. ۱. ۴. کنش گفتاری توبه

پس از لغزش و آشکار شدن عورت، واپسین پرده از کنش گفتاری داستان با توبهٔ آدم و حوا رقم می‌خورد. به‌محض آن‌که عتاب الهی آنان را فراگرفت، دست‌به‌کار زبانی‌ترین کنش ارتباطی خود شدند: «قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ»(اعراف: ۲۳). این جمله، ترکیبی از سه کنش گفتاری متمایز است: کنش اعترافی(اظهار گناه)، کنش بیانی(ابراز پشیمانی)، و کنش التماسی(درخواست بخشایش). در اینجا، برخلاف وسوسهٔ ابلیس، هر دو دعوای «صدق»(واقعاً گناه کرده‌ایم) و «صداقت»(واقعاً پشیمانیم) آشکارا و بدون پنهان‌کاری اقامه می‌شود.

بر پایهٔ منابع تفسیری، خداوند «کلماتی» را به آدم آموخت تا با آن‌ها توبه کند. این کلمات، همان جملات منقول در سورهٔ اعراف است و در برخی روایات نیز آمده که توسل به پیامبر و آل محمد(ع) به او تعلیم داده شد(یعقوبی، ۱۳۹۸، ج۱، ص۱۳۳). پاسخ الهی به این کنش گفتاری، پذیرش توبه و بازگرداندن رحمت بود: «فَتَابَ عَلَیْهِ» و «إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ»(بقره: ۳۷). این پذیرش، نشان می‌دهد که رابطهٔ ارتباطی گسسته‌شده از طریق کنش گفتاری صادقانه

ترمیم‌پذیر است(طباطبائی، ۱۳۷۸، ج۴، ص۳۸۵).

۲. ۴. کنش هنجاری

کنش هنجاری در این داستان، فرایندی پویا از تعریف نظم مقدس، تخطی اراده‌های فردی و مداخلهٔ حکیمانهٔ خداوند برای ایجاد نظمی جدید و تکامل‌یافته است. این فرایند در چهار محور اصلی قابل ردیابی است: اطاعت فرشتگان به‌عنوان الگوی هنجاری، امتناع ابلیس به‌مثابهٔ هنجارشکنی بنیادین، لغزش آدم(ع) به‌عنوان تخطی ناشی از فریب و هبوط به‌عنوان سرآغاز حیات زمینی و بازتثبیت مسئولیت انسان. هریک از این مراحل، سویه‌ای از سازوکار کنش هنجارتنظیم‌شده را که هابرماس بر مبنای التزام به هنجارها و ارزش‌های مشترک تبیین کرده‌است، به‌نمایش می‌گذارد(هابرماس، ۱۹۸۴، ص ۲۸۷).

۱. ۲. ۴. سجدهٔ فرشتگان

فرمان الهی «اسْجُدُوا لآدَمَ»(بقره: ۳۴) نخستین گام در شکل‌گیری نظم هنجاری است که با اطاعت بی‌چون‌وچرای فرشتگان تثبیت می‌شود. مفسران تأکید دارند که این سجده از سنخ عبادت نبود، بلکه «سجدهٔ تعظیم و تحیه» و نشانه‌ای از پذیرش فرمان الهی و کرامت بخشی به آدم در برابر فرشتگانی بود که پیش‌تر از خلافت او پرسش کرده بودند(البغوی، ۱۴۲۰، ج۱، ص۱۰۴). افزون‌بر این، عطف جملهٔ «فسجدوا» با فاء تعقیب، مبادرت فوری فرشتگان در امتثال امر الهی را نشان می‌دهد و روشن می‌سازد که حتی تردیدهای پیشین آنان دربارهٔ فساد انسان، مانع از این اطاعت نشد(ابن‌عاشور، ۱۹۸۴، ج۱، ص۴۰۹). از منظر نظریهٔ کنش هنجاری، این سجده مصداق کامل انطباق با هنجار تازه است: فرشتگان با این کنش، هم «جهان اجتماعی» خود را بازتأیید کردند و هم نقش خویش را به‌عنوان کنشگران مطیع محض بازتولید نمودند. بدین‌سان، اطاعت هنجاری فرشتگان، الگویی از هماهنگی کامل کنش با انتظارات یک نظام ارزشی مشترک را ترسیم می‌کند(هابرماس، ۱۹۸۴، ص ۲۸۷).

۲. ۲. ۴. امتناع ابلیس

امتناع ابلیس از سجده، نخستین شکاف بزرگ را در نظم هنجاری پدید می‌آورد. ریشهٔ این هنجارشکنی، استکبار و حسادت او بود؛ چنان‌که مالک‌بن انس نقل می‌کند که نخستین معصیت، حسد، کبر و شح بود و ابلیس بر آدم حسد برد و تکبر ورزید(ثعالبی، ۱۹۹۷، ج۱، ص۲۱۷). استدلال ابلیس در «أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ»(اعراف: ۱۲)، توسل به قیاس باطل عنصری در برابر فرمان تشریعی الهی است. امام صادق(ع) تصریح می‌کنند که «اولین کسی که در دین قیاس کرد ابلیس بود» و این قیاس، رد صریح حکم تکوینی و تشریعی خداوند به‌شمار می‌رود(خطیب، ۲۰۰۳، ج۸، ص۵۱۷). از منظر هابرماس، این وضعیت دقیقاً مصداق «بحران هنجاری» است؛ جایی که کنشگر با ارجاع به یک نظام ارزشی خودساخته(برتری عنصری)، اعتبار هنجار مسلط را به‌چالش می‌کشد و بدین‌ترتیب تعارضی میان دو «جهان اجتماعی» متفاوت پدید می‌آورد(هابرماس، ۱۹۸۴، ص ۲۸۸-۲۸۹). واکنش نظام الهی به این تخطی، طرد و لعن ابلیس با خطاب «فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ»(حجر: ۳۴) و تغییر نام او از «عزازیل» به «ابلیس» یعنی مأیوس از رحمت است(ابن‌عاشور، ۱۹۸۴، ج۱، ص۴۰۹).

۳. ۲. ۴. نقض نهی شجره

تخطی آدم و حوا از فرمان «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»(بقره: ۳۵) با هنجارشکنی ابلیس تفاوت ماهوی دارد؛ این تخطی نه از روی عناد، بلکه ناشی از فریب، نسیان و ضعف در عزم بود. قرآن کریم عمل آدم را با عبارت «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»(طه: ۱۱۵) توصیف می‌کند و مفسران بیان می‌دارند که این به معنای فقدان قصد قطعی برای مخالفت است؛ بغوی عزم را «توطین نفس بر فعل» معنا می‌کند و تصریح می‌کند که آدم از این پایداری در برابر وسوسه بی‌بهره بود(البغوی، ۱۴۲۰، ج۳، ص۲۷۷). برخی نیز گفته‌اند که او نهی الهی را فراموش کرد یا گمان کرد که نهی از نوع تنزیهی است(خطیب، ۲۰۰۳، ج۸، ص۸۳۴). افزون‌بر این، ابلیس با سوگند دروغین «إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»(اعراف: ۲۱) و وعدهٔ درخت جاودانگی، اعتماد آنان را جلب کرد؛ در تفسیر امام عسکری(ع) آمده که حوا گمان کرد مخاطب مار است و وقتی مار سخن گفت، فریب خورد و به آدم القا کرد که نهی برداشته شده‌است(العسکری، ۱۴۰۹، ج۱، ص۲۲۴). بااین‌حال، بلافاصله پس از تخطی، واکنش جهان هنجاری نمایان می‌شود: «بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا»(اعراف: ۲۲) که نشانهٔ درونی‌سازی هنجار و آگاهی آنی از گناه است. احضار و عتاب الهی «أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ»(اعراف: ۲۲) نیز فرایند رسمی بازخواست هنجاری را کامل می‌کند. برخلاف ابلیس که پس از گناه به سوءرأی خود واگذار شد، آدم و حوا بلافاصله اعتراف کردند: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا»(اعراف: ۲۳) و این همان نقطهٔ تمایز تخطی ناشی از ضعف با هنجارشکنی عنادآمیز است(الثعالبی، ۱۹۹۷، ج۳، ص۱۷).

۴. ۲. ۴. هبوط و پذیرش مسئولیت

پس از توبه و پذیرش آن، خداوند با فرمان «اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»(بقره: ۳۶) نظم هنجاری تازه‌ای را برای زندگی زمینی بنیان می‌نهد. هبوط آدم(ع) در حقیقت یک «صعود» است، اما صعودی که بار سنگین امانت الهی را بر دوش انسان می‌گذارد و او را از عالم لاشعور به عالم شعور و امتحان وارد می‌کند، حال آنکه هبوط ابلیس سقوطی مطلق به عالم اثم است(خطیب، ۲۰۰۳، ج۴، ص۳۸۳). اعلام دشمنی میان انسان و شیطان در این فرمان، خود یک هنجار تکوینی است که به‌منظور بیداری و هوشیاری همیشگی انسان تثبیت می‌شود و نسل‌های بعدی را نیز دربرمی‌گیرد(فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج۱، ص۳۰). عبارت «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ»(بقره: ۳۶) نیز بازتثبیت جایگاه انسان در زمین را نوید می‌دهد؛ چنان‌که ابن‌عاشور و ثعالبی تأکید می‌کنند اخراج آدم از بهشت اهانت نبود، بلکه مقدمه‌ای برای اکرام او در مقام خلیفةاللهی در زمین بود(المراغی، بی‌تا ، ج۱، ص۹۲). خداوند افزون‌بر این، با نزول لباس برای پوشش عورت و ارسال «هدی»(پیامبران)، نظم اخلاقی و معنوی جدید را برای زندگی انسان تضمین کرد تا او در این مسیر نو گمراه نشود(الثعالبی، ۱۹۹۷، ج۳، ص۱۷). بدین‌ترتیب، چرخهٔ کامل «هنجار ← تخطی ← تحریم ← ترمیم ← هنجار نو» در روایت قرآنی، نه به سقوط ابدی، بلکه به تکامل و بلوغ انسان در زمین می‌انجامد و بازگشت به نظم از رهگذر پذیرش مسئولیت میسر می‌شود.

۳. ۴. کنش نمایشی

کنش نمایشی در چارچوب نظریهٔ کنش ارتباطی، عرصه‌ای است که در آن کنشگر با ارائهٔ «خود» در برابر تماشاگران، جهان درونی، احساسات و هویت خویش را آشکار یا پنهان می‌سازد و از این رهگذر به مدیریت تأثرات می‌پردازد(هابرماس، ۱۹۸۴، ص ۳۲۷). در داستان قرآنی حضرت آدم(ع)، این سنخ کنشی با ظرافتی چشمگیر در سه صحنهٔ متوالی به‌اجرا

درمی‌آید: برهنگی و پوشش، خودنمایی فریبندهٔ ابلیس، و پنهان‌شدن از برابر نگاه الهی. تحلیل این صحنه‌ها مستلزم درک یک اصل بنیادین در تفاسیر شیعی، یعنی «تنزیه و تقدیس انبیاء» است. قرآن کریم با ارائهٔ چهره‌ای مقدس از پیامبران، انتساب هرگونه عمل زشت، فریب‌کاری یا گناه کبیرهٔ اخلاقی به آنان را قاطعانه رد می‌کند(الخوئی، بی‌تا، ج۵، ص۵۱). در مقابل، روایات مندرج در عهدین اغلب حاوی توصیفاتی از برهنگی آگاهانه، فریب خداوند، یا نسبت‌های ناروا به انبیاست که به‌شدت از سوی مفسرانی چون خوئی نقد شده و مردود دانسته شده‌است(همان، ج۵، ص۵۲). براین‌اساس، شرم آدم(ع) واکنشی فطری و نمادی از بیداری وجدان است، نه پیامد گناهی کبیره به معنای مصطلح در روایات تحریف‌شده. بدین‌ترتیب، تحلیل کنش نمایشی در این داستان، از یک‌سو پرده از لایه‌های سوبژکتیویتهٔ انسانی برمی‌دارد و از سوی دیگر، تقابل دو گونهٔ بنیادین مدیریت صحنه را به‌نمایش می‌گذارد: مدیریت توأم با صداقت و بازگشت به فطرت در آدم، و مدیریت توأم با نفاق و نمایش دروغین خیرخواهی در ابلیس.

۱. ۳. ۴. صحنهٔ برهنگی و پوشاندن با برگ‌ها

نخستین صحنهٔ نمایشی داستان، لحظه‌ای است که به‌دنبال نقض نهی شجره، «فَلَمَّا ذاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ»(اعراف: ۲۲) و آدم و حوا به‌سرعت دست به پوشاندن بدن خود می‌زنند. در چارچوب کنش نمایشی، این رفتار مصداق بارز «ارائهٔ خود» از طریق رسانه‌های غیرزبانی است؛ زیرا در اینجا بدن و پوشش به ابزاری برای آشکارسازی تجربهٔ درونی شرم بدل می‌شوند. برخلاف آنچه در روایات تحریف‌شدهٔ تورات آمده که گویی آدم و حوا پس از خوردن میوه «دریافتند که عریانند» و این برهنگی را پدیده‌ای کاملاً ناگهانی و فیزیکی ترسیم می‌کند، دیدگاه قرآن و تفاسیر شیعی این صحنه را به‌گونه‌ای متفاوت تفسیر می‌کنند. در این نگاه، آشکار شدن «سوآت»(عورت) نماد بیداری حس شرم و تمییز خیر و شر است، نه لزوماً برهنگی جسمانی‌ای که پیش از آن وجود نداشته باشد؛ بلکه آنچه تغییر کرده، «ادراک» و «حیا» در ضمیر انسان است(الخوئی، بی‌تا ، ج۵، ص۵۲). بنابراین، ظهور ناگهانی شرم، نخستین کنش نمایشی انسان در مقام موجودی صاحب حیا و وجدان اخلاقی است.

در گام بعد، کنش پوشاندن با برگ‌ها به‌عنوان واکنشی طبیعی و فطری، تلاشی برای مدیریت صحنهٔ حضور در برابر «دیگری»، خواه خداوند و خواه یکدیگر، به شمار می‌رود. جملهٔ مرکزی این بخش آن است که عمل «يَخْصِفَانِ»(چسباندن برگ‌ها به هم) نه یک اقدام از سر گناه‌آلودگی مذموم، بلکه آغازین‌ترین کنش تمدنی انسان برای حفظ کرامت و حیا است که ریشه در فطرت الهی دارد. این تحلیل با آموزهٔ تنزیه انبیاء کاملاً هم‌سو است؛ زیرا در تفاسیر شیعی تصریح می‌شود که نسبت دادن اعمالی که موجب وهن انبیاء گردد، همچون فریب‌کاری یا شرم ناشی از گناهان کبیرهٔ اخلاقی، به آنان حاشا دارد و پوشاندن عورت در این صحنه، دقیقاً نشانهٔ پاکی فطرت و سلامت نفس است(همان، ج۵، ص۵۱ و ۵۴). از منظر کنش نمایشی، آدم و حوا با این اقدام، همزمان دو کار انجام می‌دهند: از یک‌سو وجهی از وجود خویش را که اکنون ناپسند می‌نماید، از نگاه دیگری پنهان می‌کنند، و از سوی دیگر، این احساس شرم و نیاز به پوشش را بدون واسطه بر صحنه می‌آورند. بدین‌سان، این کنش، نخستین نمایش سوبژکتیویتهٔ انسانی در برابر تماشاگر الهی است که در آن، مدیریت صحنه از نوع صادقانه و برخاسته از اضطراب وجدانِ خطاکار صورت می‌گیرد، نه از سر نیرنگ یا فرار از حقیقت.

۲. ۳. ۴. خودنمایی ابلیس

در قطب مقابل، کنش نمایشی ابلیس سراسر آکنده از کبر و فریب است. امتناع او از سجده بر آدم، نخستین پرده از یک نمایش تمام‌عیار است که با ژستی بدنی و کلامی، هویت «خود برتر» را در برابر فرشتگان به‌تماشا می‌گذارد. درحقیقت، جملهٔ «أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ»(اعراف: ۱۲) صرفاً یک استدلال منطقی نیست، بلکه ارائه‌ای نمایشی از یک جهان‌بینی مخدوش است؛ گویی ابلیس با این بیان، روی صحنه‌ای ایستاده و تماشاگران(فرشتگان) را به نظارهٔ برتری عنصری خود می‌خواند. این کنش نمایشی از همان ابتدا با شکست روبه‌رو می‌شود و به طرد او از بارگاه الهی می‌انجامد، اما الگوی مدیریت صحنهٔ او در مرحلهٔ بعد، یعنی وسوسهٔ آدم و حوا، پیچیده‌تر و خطرناک‌تر می‌شود.

در صحنهٔ وسوسه، ابلیس از راهبردی مبتنی بر «نفاق نمایشی» بهره می‌گیرد که والاترین نمود آن، سوگند دروغین و ایفای نقش یک ناصح خیرخواه است. جملهٔ مرکزی در اینجا آن است که ابلیس با ادای سوگند «وَقاسَمَهُما إِنِّي لَكُما لَمِنَ النَّاصِحِينَ»(اعراف: ۲۱) موفق می‌شود یک کنش نمایشی فریبنده را چنان استادانه اجرا کند که اعتماد مخاطبانش را به‌طور کامل جلب نماید. در تفاسیر شیعی، ابلیس نماد «الحيَّة القديمة»(مار قدیمی) و شیطان گمراه‌کنندهٔ کل جهان معرفی شده‌است که ذات پلید خود را پشت نقاب خیرخواهی پنهان می‌کند(الخوئی، بی‌تا ، ج۵، ص۵۲). این رویکرد، دقیقاً منطبق با هشدار کاشانی در تفسیر بوارق القهر است که تصریح می‌کند شیاطین اغلب در لباس اهل حال و عارفان ظاهر می‌شوند تا جهال را فریب دهند و این وضعیت، یک «کنش نمایشی کامل از نفاق» است: «كَمُلحِدٍ فی صُورَةِ المُوَحِّد، وَ زِنديقٍ فی هَيئَةِ الصِّدِّيق»(کاشانی ، ۱۳۸۳، ج۱، ص۷۶). ابلیس با این نمایش، حقیقت را پنهان کرد و باطل را در قالب نصیحت به پیش کشید. از این منظر، سوگند دروغین او یک ژست نمایشی صرف نیست، بلکه مصداق اعلای مدیریت صحنه از سوی نیروی شر است که می‌کوشد با دستکاری «تأثرات» تماشاگران، آنان را به ورطهٔ عصیان بکشاند.

۳. ۳. ۴. مخفی شدن آدم(ع) و حوا

واپسین صحنهٔ نمایشی، پنهان‌شدن آدم و حوا پس از ندای عتاب‌آمیز الهی است که قرآن به‌صورت تلویحی بدان اشاره دارد و روایات تفسیری آن را تصریح کرده‌اند. تحلیل این کنشِ عقب‌نشینی از «صحنهٔ حضور» دیگریِ مطلق، مستلزم تمایز نهادن میان روایت قرآنی و روایات تحریف‌شده است. در توراتِ تحریف‌شده آمده‌است که آدم و حوا از صدای خداوند ترسیدند و خود را پنهان کردند، و خداوند که از مکان آنان بی‌اطلاع بود، پرسید: «آدم کجایی؟». خوئی این گزارش را به‌شدت رد کرده و آن را به‌معنای نسبت دادن جهل و جسمانیت به خداوند می‌داند که با قدسیت الهی ناسازگار است(الخوئی، بی‌تا، ج۵۰، ص۵۲). بنابراین کنش «مخفی شدن» در فهم قرآنی، نه فرار از دانایی خداوند، بلکه نمایشی از حالت درونی «استحیا»(شرم‌ساری) در برابر پروردگار است. این پنهان‌سازی، ادامهٔ منطقیِ کنش پوشاندن بدن است؛ یعنی تلاشی برای عقب‌نشینی نمادین از نگاه الهی، به امید کاستن از شدت شرم و اضطرابی که پس از تخطی ایجاد شده‌است.

اما نقطهٔ عطف داستان و تفاوت بنیادین کنش نمایشی آدم(ع) با ابلیس، در همین‌جاست: آدم و حوا با وجود عقب‌نشینی اولیه، درنهایت از مدیریت دفاعی و پنهان‌کارانهٔ صحنه دست برداشتند و به بازیابی شفافیت پیشین پرداختند. جملهٔ مرکزی این بخش این است که کنش نهایی آنان، «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا»(اعراف: ۲۳)، گسستی آگاهانه از

نمایش دروغین و بازگشتی صادقانه به‌سوی فطرت بود. درحالی‌که ابلیس با کبر و عناد، به نمایش خود ادامه داد و بر گناه خویش پای فشرد، آدم و حوا با فروشکستن نقاب انکار، سوبژکتیویتهٔ واقعی و پشیمانی خود را بی‌پرده بر صحنه آوردند. قرآن با تنزیه انبیا از گناهان کبیره و زشتی‌های اخلاقی مانند دروغ یا فرار از حقیقت که در کتب دیگر به انبیا نسبت داده شده، تأکید می‌کند که پنهان‌شدن آنها لحظه‌ای و ناشی از شرم فطری بود و بی‌درنگ با توبه جبران شد، نه یک استراتژی ماندگار برای گریز از حقیقت(همان، ج۵، ص۵۱ و ۵۴).

۴. ۴. پیوند کنش‌ها

داستان حضرت آدم(ع) سیری رفت‌وبرگشتی از یک «موقعیت کلامی آرمانی» نخستین به فروپاشی ارتباطی و سپس ترمیم آن را به‌نمایش می‌گذارد. این روایت، نه‌تنها توالی رخدادها که پیوند اندام‌وار کنش‌های گفتاری، هنجاری و نمایشی را آشکار می‌سازد؛ در هستهٔ این پیوند، عقلانیت ارتباطی نشسته‌است. در صحنهٔ آغازین، بهشت پیش از گناه فضایی تفاهمی است که در آن، دیالوگ خداوند با فرشتگان کنش ارتباطی نابی را شکل می‌دهد که در آن دعاوی صدق و درستی بدون هیچ‌گونه شائبهٔ راهبردی ردوبدل می‌شود(طباطبائی، ۱۳۷۸، ج۲، ص۴۸۲). هم‌زمان، فرمان سجده و پذیرش بی‌درنگ آن از سوی فرشتگان، کنشی هنجاری است که جهان اجتماعی بهشت را با تثبیت مقام خلافت انسان قاعده‌مند می‌کند(یعقوبی، ۱۳۹۸، ج۶، ص۵۷۹). چارچوب این جهان اجتماعی با نهی ارشادی خداوند از نزدیک شدن به درخت ممنوعه و هشدار نسبت به دشمنی آشکار ابلیس کامل می‌شود؛ فرمانی که دعوی درستی هنجاری را در رابطهٔ بندگی بنا می‌نهد و مبنای تعهد اخلاقی آدم و حوا قرار می‌گیرد(طبرسی، ۱۳۷۲، ج۱۶، ص۸۰). بدین‌سان، نظم بهشتی با درهم‌تنیدگی کنش ارتباطی و کنش هنجاری برپا می‌شود. اما این نظم شکننده در برابر یورش کنش راهبردی تاب نمی‌آورد. ابلیس با سوگندهای دروغین و بازتفسیر فریب‌آمیز فرمان الهی، زبان را از ابزار تفاهم به سلاح دست‌کاری فرو می‌کاهد و کنش ارتباطی را به کنش راهبردیِ استتارشده بدل می‌سازد(طباطبائی، ۱۳۷۸، ج۳، ص۲۸۴). در این میان، کنش‌های نمایشی نیز پرده از جهان‌های درونی برمی‌دارند: خودبزرگ‌بینی ابلیس که در سرپیچی متکبّرانه از سجده نمایان می‌شود، گواه جهان درونیِ انباشته از استکبار اوست(همان، ج۱، ص۱۹۷-۲۰۰) و شرم و پنهان‌شدن آدم و حوا پس از آشکار شدن عورت، بازتاب جهان درونیِ آکنده از ندامت و هراس از پیامد هنجارشکنی است(ر.ک: مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، ج۶، ص۱۴۵-۱۵۰). مجموعهٔ این کنش‌ها به فروپاشی «موقعیت کلامی آرمانی» می‌انجامد و نظم ارزشی بهشت را به بحران می‌کشاند.

بااین‌همه، داستان در فروپاشی متوقف نمی‌شود. توبهٔ آدم و حوا که با کلمات الهام‌شده از سوی خداوند صورت می‌گیرد، کنش گفتاریِ ترمیمی‌ای است که دعاوی صدق و صداقت را بی‌پرده اقامه می‌کند. آدم بدون هیچ اجبار بیرونی با اذعان به خطا و طلب رحمت، وارد گفت‌وگویی تفاهمی با پروردگار می‌شود و خداوند نیز با پذیرش توبه «فَتَابَ عَلَيْهِ» و بازگرداندن رحمت، حلقهٔ ارتباطیِ گسسته را از نو پیوند می‌زند(یعقوبی، ۱۳۹۸، ج۱، ص۱۳۳). درست در همین نقطه است که عقلانیت ارتباطی تحقق می‌یابد: کنشگر آزادانه دعوی خود را مطرح می‌کند و با دلایلی اقناع‌کننده به توافق می‌رسد. اگرچه اثر وضعی گناه، هبوط به سرای تکلیف، همچنان باقی می‌ماند(طباطبائی، ۱۳۷۸، ج۱، ص۱۹۷ و ج۴، ص۳۸۵)، اما رابطهٔ تفاهمی ترمیم می‌یابد. در مقابل، ابلیس با بستن راه استدلال و تحمیل دروغ، برای همیشه در چنبرهٔ

کنش راهبردی زندانی می‌ماند و از گسترهٔ عقلانیت ارتباطی طرد می‌شود. بدین‌ترتیب، داستان آدم(ع) نشان می‌دهد که مسیر بازگشت به تفاهم و بازسازی نظم هنجاری، تنها از گذر کنش ارتباطیِ راستین و آزاد ممکن است، نه از رهگذر کنش‌های راهبردی یا نمایشیِ تهی از صداقت.

۵. نتیجه‌گیری

بازخوانی داستان حضرت آدم(ع) در پرتو نظریهٔ کنش ارتباطی یورگن هابرماس نشان می‌دهد که این روایت وحیانی، ورای لایه‌های تاریخی و کلامی، واجد یک منطق ارتباطیِ منسجم و چندلایه است. تحلیل سنخ‌های سه‌گانهٔ کنش، گفتاری، هنجاری و نمایشی، در کنار یکدیگر، نه‌تنها ساختار روایی داستان، بلکه هندسهٔ روابط میان آفریدگار، انسان و شیطان را در قالبی تحلیلی بازمی‌نمایاند. آنچه در این میان اصالت می‌یابد، محوریت «کنش ارتباطی» به‌مثابه یگانه مسیر تحقق تفاهم و ترمیم گسست‌های هنجاری است. از گفت‌وگوی شفاف خداوند با فرشتگان که الگویی از یک موقعیت کلامی آرمانی را ترسیم می‌کند، تا توبهٔ آدم(ع) با کلماتِ الهام‌شده، کنش گفتاری ستون فقرات روایت را می‌سازد و در تمام گره‌های داستان، راه‌حل نهایی در گرو بازگشت به زبان تفاهمی و اقامهٔ صادقانهٔ دعاوی اعتبار است.

در همین راستا، کنش هنجاری چارچوب ارزشی و نظم اخلاقی بهشت را تعریف می‌کند: از فرمان سجده به‌عنوان تثبیت هنجار خلافت تا نهی ارشادی از شجره و عتاب پس از تخطی. این کنش‌ها بستر آزمون «درستی» را فراهم می‌آورند و نشان می‌دهند که هرگونه گسست در جهان هنجاری، مستقیماً به بحران در جهان ارتباطی می‌انجامد. هم‌زمان، کنش نمایشی با آشکارسازی جهان‌های درونی شخصیت‌ها، از خودبزرگ‌بینی ابلیس در تمرد از سجده تا شرم و پنهان‌شدن آدم و حوا، بُعد عاطفی و بیانی روایت را تقویت می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه نیات پنهان و عواطف، در لحظات بحرانی از خلال کنش‌های غیرگفتاری برملا می‌شوند.

دست‌آورد مرکزی این تحلیل آن است که داستان حضرت آدم(ع)، در بن‌مایهٔ خود، روایت پیروزی کنش ارتباطی بر کنش راهبردی است. ابلیس با بهره‌گیری از زبان به‌عنوان ابزار فریب، کنش ارتباطی را به کنش راهبردیِ استتارشده فرو می‌کاهد و با تحمیل دروغ، راه تفاهم را می‌بندد؛ اما نقطهٔ اوج داستان، نه در این فروپاشی، که در امکان ترمیم از مسیر توبه رقم می‌خورد. توبه به‌عنوان یک کنش گفتاریِ مرکّب از اعتراف، اظهار ندامت و طلب رحمت، کامل‌ترین نمونهٔ عقلانیت ارتباطی در این روایت است؛ کنشی که بدون هیچ‌گونه اجبار، با اذعان آزادانه به خطا و درخواست بخشایش، شکاف میان خالق و مخلوق را ترمیم می‌کند و نشان می‌دهد که تفاهم، همواره پس از بحران نیز دست‌یافتنی است. بدین‌سان، هرچند هبوط به زمین و ورود به سرای تکلیف گریزناپذیر می‌مانَد، اما از همان آغاز، مسیر بازگشت که تماماً بر شالودهٔ زبان صادق، بازگشت به هنجارهای رهایی‌بخش و گفت‌وگوی بی‌پیرایه استوار است، به‌روشنی ترسیم شده‌است.

۶. فهرست منابع

- قرآن کریم

۱. ابن‌عاشور، محمد طاهر، (۱۹۸۴م)، *التحریر و التنویر*، الدار التونسیه للنشر.

۲. البغوی، حسین بن مسعود، (۱۴۲۰ق)، *تفسیر البغوی*، دار احیاء التراث العربی.

۳. بهنام قراجلر، رسول و طالبی، جمال، (۱۴۰۴)، «واکاوی سبک داستان‌های قرآنی با محوریت داستان حضرت موسی(ع) و علم فرشتگان به فساد و خون‌ریزی انسان»، *مطالعات سبک‌شناختی قرآن کریم*، ۹(۱)، ۵۸-۷۸.

۴. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، (۱۹۹۷)، *تفسیر الثعالبی*، دار إحیاء التراث العربي.
۵. خطیب، عبدالکریم، (۲۰۰۳)، *التفسیر القرآنی للقرآن*، قاهره، مصر: دار الفکر العربی.
۶. الخوئی، سید ابوالقاسم، (بی‌تا)، *البیان فی تفسیر القرآن*، احیاء آثار الامام الخوئی.
۷. رضایی اصفهانی، محمدعلی، (۱۳۸۷)، *تفسیر قرآن مهر*، قم: پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن.
۸. صباغ جعفری، سید مرتضی و حیدری‌راد، سمیرا، (۱۴۰۱)، «تحلیل بُعد عاطفی نظام گفتمانی داستان حضرت آدم(ع) با تکیه‌بر فرآیندهای عاطفی-معنایی»، *مطالعات سبک‌شناختی قرآن کریم*، ۶(۲)، ۲۱۱-۲۲۹.
۹. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۷۸)، *تفسیر المیزان*، (سید محمدباقر موسوی همدانی، مترجم)، جامعهٔ مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۰. الطباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۹۰ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، الاعلمی للمطبوعات.
۱۱. الطبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، فراهانی.
۱۲. العسکری حسن بن علی(ع)، (۱۴۰۹ق)، *التفسیر المنسوب الی الامام ابی محمد الحسن بن علی العسکری(ع)*، مدرسه الامام المهدی(عج).
۱۳. غیبی، عبدالاحد؛ حاجی‌زاده، مهین و احمدی، قادر، (۱۴۰۴)، «بررسی الگوهای کنش ارتباطی داستان حضرت یوسف(ع) با تکیه بر نظریه یورگن هابرماس»، *فصلنامه پژوهش‌های ادبی-قرآنی*، ۱۱(۴)، ۲۰-۳۵.
۱۴. فسنقری، حجت‌الله؛ یاری، مهدی و سلمانی حقیقی، مسعود، (۱۴۰۱)، «خوانش گفتمان داستان قرآنی حضرت نوح(ع) با تکیه بر نظریه کنش ارتباطی یورگن هابرماس»، *مطالعات سبک‌شناختی قرآن کریم*، ۶(۱).
۱۵. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، (۱۴۱۵ق)، *تفسیر الصافی*، مکتبه الصدر.
۱۶. قرائتی، محسن، (۱۳۸۳)، *تفسیر نور*، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۱۷. کاشانی، حبیب‌الله بن علی‌مدد، (۱۳۸۳)، *بوارق القهر فی تفسیر سوره الدهر*، شمس الضحی.
۱۸. المراغی، احمد مصطفی، (بی‌تا)، *تفسیر المراغی*، دار احیاء التراث العربی.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، (۱۳۷۴)، *تفسیر نمونه*، دارالکتب الاسلامیه.
۲۰. ملاابراهیمی، عزت و کمالی، عبدالوهاب، (۱۴۰۴)، «تحلیل گفتمان انتقادی داستان حضرت آدم(ع) در قرآن کریم براساس الگوی نورمن فرکلاف»، *مطالعات سبک‌شناختی قرآن کریم*، ۹(۲)، ۲۳۰-۲۴۹،
۲۱. هابرماس، یورگن، (۱۳۸۴)، *نظریهٔ کنش ارتباطی*، (کمال پولادی، مترجم)، روزنامهٔ ایران.
۲۲. یعقوبی، جعفر، (۱۳۹۸)، *تفسیر کوثر*، هجرت.